

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که مرحوم شیخ انصاری اینجا مطرح فرمودند، با عنوان النوح بالباطل در اینکه نوح به باطل حرام است و اخذ اجرت هم بر آن به اصطلاح باطل است و استحقاق ندارد و مالک نمی شود.

عرض کردم که این مسئله یک مسئله ای است که این خود مرحوم شیخ هم که نقل فرمودند، بعضی از عبارات به قول ایشان مثل بعضی از روایات، مطلق است در باب نوح و بعضی هم مقید به همین است.

ما این توضیح را عرض کردیم در روایاتی که حالا ما داریم این طور کیفیت جمعش که واقعا مشکل دارد، آن چه که ما الان داریم در این مسئله ای که مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه نسبت دادند، قدیم ترین مطلبی که داریم که جمع کرده ما بین هر دو همان عبارت فقه الرضا است. و این را ما کرارا و مرارا و تکرارا توضیح دادیم که یکی از خصائص فقه شیعه خوب دقت کنید، احناف و شوافع و نمی دانم حنابله و اینها، این بحث را ندارند. بقیه شان هم ندارند به خصوص ظاهری ها که زیاد نیستند، یا زمان ما شاید نباشد. یا فرقه های دیگری که بودند این خصلت بحث را ندارند. این از خصائص فقه ماست. و آن این است که ما یک مرحله نصوص داریم، یک مرحله انتقال از نصوص به فتاوا که من توضیح دادم. که از مرحوم بروجرودی نقل شده اصول متلقات. این اصول متلقات همان مرحله انتقال از نصوص به فتاواست. ما این را در فقه شیعه داریم. این مرحله خیلی تأثیرگذار است. خیلی مرحله مهمی است. توضیحاتش را چند بار عرض کردم دیگر تکرار نمی کنیم. یکی از بهترین کتاب ها در این مرحله همین فقه الرضا است. حالا گفته شده مال علی بن بابویه پدر صدوق است. گفته شده که اخیرا مال شلمغانی است و صحبت های دیگری هم شده.

اقوال چون عرض کردم چند بار عرض کردم این کتاب فقه الرضا در زمان مجلسی پدر و پسر آمد به دنیای شیعه، و به خاطریکی از آقایان اصفهان که رفته بودند در مکه، این کتاب را آوردند در دنیای شیعه. از آن زمان خیلی بحث های مفصلی راجع به این کتاب شده است. مقدار بحثی که راجع به کتاب شده خیلی مفصل است. و عرض کردیم یکی از کسانی که نسبتا خیلی زحمت کشیده و با تمام تفصیل این را جمع آوری کرده، مرحوم حاجی نوری در مستدرک است. خیلی بحث فقه الرضایش مطول است. خیلی طولانی نوشته و خیلی زحمت کشیده. و عرض کردم چند بار هم بحث فقه الرضا هم در مصادر حدیثی و کسانی که کار حدیثی و حالا ثابت هست یا نیست، و هم در مباحث

اصولی اصلاً وارد شده. در قوانین هست، در فصول هست، در البته قوانین و فصول در مباحث سنت که ما نمی خوانیم عمدتاً. در آنجا مفصل راجع به فقه الرضا؛ چون یک مصدر مهمی بود، مرحوم صاحب حدائق بحث مفصلی دارد.

علی ای حال اخباری ها اصولی ها در کتب اصول و در کتب حدیث، صاحب مرحوم وسائل، به این کتاب اعتماد نکرده، مرحوم بحار اعتماد کرده. خیلی بحث های طولانی دارد فقه الرضا. انصافاً هم مرحوم حاجی نوری خیلی زحمت فوق العاده ای در این جهت کشیده است.

عرض کردیم حالا فقه الرضا احتمال اینکه کتاب تکلیف و مرحوم شیخ طوسی در غیبت نام آن را تأدیب گذاشته، کتاب التأدیب. حالا یا تکلیف یا تأدیب. احتمالش هست، احتمال ضعیفی نیست. اما اینکه واقعا مال علی بن بابویه هم باشد بعید است، نمی خورد به علی بن بابویه، و مال صدوق باشد، به هر دو نمی خورد.

بله من توضیحاتش را عرض کردم از عجایب کار مرحوم علی بن بابویه در بغداد این کتاب را از شلمغانی شنیده، اگر مال شلمغانی، و به قم آورده و پسرش هم از ایشان نقل می کند با اجازه. توضیحاتش را عرض کردیم که خیلی عجیب است. واقعا هم هنوز هم برای ما تعجب آور است. چون مرحوم صدوق پدر حدود شش هفت سال بعد از اعدام شلمغانی زنده بود، چون او را کشتند به عنوان ارتداد و قائل به هلول و می گفت من خدا هستم رب السماوات و الارض.

به هر حال بعد از ظهور چنین مسئله ای و حالا این طور که ادعا کردند. احتمالاً قضایای سیاسی هم هست در شلمغانی. دیگر حالا وارد بحثش نمی شوم؛ چون قصه ای را که در کتاب تاریخ ابن اثیر آمده می خورد که ایشان یک تحرکات سیاسی هم داشته. عقایدی صرف بعید می دانم. به هر حال به این عنوان کشتن او را حالا به هر حال.

س: کی اعدامش کرد؟

ج: خلیفه؛ چون جلوی خلیفه آوردند، یک کسی هم از مریدانش بود گفت انت رب السماوات و الارض، توبه هم نکرد. هر دورا دستور

داد کشتند. سال ۳۲۲-۲۳

س: عباسی ها یعنی؟

ج: بله خلیفه عباسی

اما عجیب این است که این کتاب در قم بوده، این خیلی عجیب است. مخصوصاً قمی ها که خیلی مقدس هستند. خیلی عجیب است. البته اگر نقل مرحوم شیخ طوسی درست باشد. شیخ طوسی در کتاب فهرست طریق خودش را که به کتاب تکلیف شلمغانی آورده، از طریق صدوق است. صدوق پسر و پدر. نجاشی از این طریق نیاورده. این هم نمی دانیم سرش چیست. اگر طریقی را که شیخ طوسی فرمودند درست باشد که پدر و پسر این کتاب را نقل کردند، شاید یک مقدار تأثر این دو نفر؛ پدر در رساله شرایع و پسر در رساله مقنع به این کتاب، از این جهت باشد.

به هر حال این که مال صدوقین باشد بسیار بعید است. لکن مسلک یکی است. عرض کردم ما این دو تا را نباید خلط بکنیم. یکی مسلک کتاب و روش کتاب؛ یکی حالا مولف کتاب. خب این کراراً عرض کردم توضیح المسائل، نزدیک شصت سال پیش، زمان آقای بروجردی این رساله به این لغت ادبیات عامیانه، فولکلور می گویند، به نحو ادبیات عامیانه توسط ایشان پخش شد. اما خب الان هم دهها بلکه بیشتر توضیح المسائل نوشته شده. انسان وقتی باز می کند تقریباً مشابه هستند، اما مولفینش مختلف هستند.

به هر حال کتاب فقه الرضا یک کتاب تأثیرگذار است در فقه شیعه. نمی خواهم بگویم مال حضرت رضا (ع) است. قطعاً مال حضرت رضا (ع) نیست. مرد ملایی نوشته. فوق العاده، فوق العاده. انصافاً. این دارد که لا بأس بکسب الناحه اذا قالت صدقا؛ ببینید. من همیشه عرض می کنم در تاریخ فقه شیعه آن خصائص فقه ما هم باید مراعات بشود.

اهل سنت این طور نیستند. مثلاً الان هم اگر کسی مجتهد باشد می گوید فلان روایت هست، فلان روایت هست، این صحیح است، آن صحیح نیست. حالا فرض کنید این روایتی که صحیح است، فرض کنید مثلاً شوافع عمل نکردند، مالکی ها عمل نکردند، حتی صحابه مثلاً بعضی از صحابه عمل نکردند. آنها به این کار ندارند. یک روایتی هست در عده به اصطلاح یعنی در نفقه در ایام عده طلاق بائن، خب یک زنی بوده جوانی بوده، فاطمه بنت قیس، که پیغمبر (ص) فرمودند تو عده نفقه نداری در ایام عده. خب نقل کردند حتی از خود صحابه، یعنی از عمر نقل کردند، از عایشه نقل کردند، گفتند بیخود گفته عده، چیز داریم، شاید زن بد زبانی بوده پیغمبر (ص) فرموده تو نفقه نداری. الی آخره.

غرضم این است که الان هم حالا مثلاً فرض کنید ابن حزم که در سال ۴۵۱ هجری به نظرم وفاتش است. ایشان می گوید نه حدیث فاطمه بنت قیس درست است ولو عمر قبول نکرده، عایشه قبول نکرده، عده ای از صحابه هم قبول نکردند. دقت کنید تفکر را می خواهم بگویم.

آنها کاری به این حرفها ندارند که صحابه کیست، تابعین کیست، چه کسی قبول کرده چه کسی قبول نکرده. این یک مسئله خاصی است.

عرض کردم عده‌ای هم هستند الان در زمان ما همین کار را می‌کنند. از مشایخ و غیر مشایخ، این روایت صحیح است حالا علمای شیعه چه کار کردند، کاری به آن ندارند. این خیلی درست نیست این مسلک، مسلک فی نفسه درست نیست. شیعه حساب خاص خودش را دارد.

یک مرحله انتقال از نصوص به فتاوا ما داریم. البته این مرحله انتقال از نصوص به فتاوا به احتمال خیلی قوی یا حالا قدر متیقنش از زمان امام هادی (ع) شروع شده باشد. شاید قبلش هم باشد. نرسیده فعلا به ما. این فقه الرضا اگر درست باشد، این در زمان غیبت صغری است. چون عرض کردم صاحب این کتاب حدود ۳۲۲ یا ۲۳ اعدام شد، این کتاب قبل نوشته شده. و خودش هم واضح است که مرد واقعا فوق العاده‌ای است. مرد فوق العاده دقیق.

این را دقت بکنید. این مطلبی را که فرض کنید مثلا در دوازده قرن قبل سال ۳۲۰ مثلا، ۳۱۵، ۳۱۰، چون دقیقا نمی‌دانیم کتاب را کی نوشته. بین مثلا ۳۰۶ و ۳۰۷ باید باشد؛ چون زمان حسین بن روح نوشته شده. تا مثلا ۳۱۰-۱۵ که بعد ایشان مرتد شد و یک مقداری الوهیت کرد، باید یک چیزی در این فاصله باشد. الان ما ۱۴۳۶ هستیم. یعنی هزار و صد و مثلا خرده‌ای سال است. بر می‌گردیم درست همان عبارت را، مرحوم شیخ می‌گوید النوح بالبطل. این النوح بالبطل همان ترجمه عبارت فقه الرضا است. لا بأس بکسب الماشطه اذا قالت صدقا؛ اذا قالت صدقا همان، وضع تأثر

آن وقت خواندیم عبارت مرحوم آقای خویی را که ایشان فرمودند چند تا روایت داریم؛ یکی این است یکی آن است. اینها صحیح هستند و بقیه ضعیف هستند. ببینید در حقیقت این روی ارتکازات ایشان نرفتند.

ما عرض کردیم شواهد را در بحث اجماع اقامه کردیم. این کتاب فقه الرضا چون مرحوم حسین بن روح کرارا عرض کردم ایشان یک شخصیت علمی به معنای امروز هم هست. چون خاندان نوبخت خاندان علمی هستند. مهندس و دکتر و مهندس و آن وقت بیشترین علمشان نجوم و ریاضیات و اینها بوده است. مرد فوق العاده‌ای است حالا غیر از جهات اجتماعی و غیر از اینها، که حالا نمی‌خواهم وارد شرحش بشوم. چون یا حالا خودشان یا به تشخیص حضرت بقية الله (عج) تصمیم می‌گیرند یک مجموعه فقهی را به عنوان جمع بین آراء

قم و بغداد بنویسند. و این کتاب را هم به علمای قم عرضه می کنند که قبول می کنند الا دوسه موردش. خب این شخصیت فوق العاده ای باشد، کار بزرگی را انجام داده، کار مختصری نیست، کار بزرگی است. و این قبول می شود.

ما در بحث اجماع توضیح کافی عرض کردیم که به ذهن ما می آید که منشأ خیلی از اجماعاتی را که مرحوم سید مرتضی و دیگران در بغداد ادعا می کنند به همین کتاب فقه الرضا بر می گردد. خیلی این کتاب به نظر من در فقه شیعه تأثیرگذار بوده است. این که مرحوم صاحب حدائق می گوید که خیلی از فتاوا بوده که ما دلیلش را نمی دانستیم تا این فقه الرضا آمد، این نکته اش این نیست که این، مرحوم صاحب حدائق می گوید پس این مال حضرت رضا (ع) است. نه نکته اش این نیست. نکته اش این است که مرحوم حسین بن روح، و تعجب هم هست، ای کاش این کار مثلاً زودتر انجام می شد، به خاطر مشکلاتی که بر اثر غیبت بقیه الله اعظم پیش آمده بود صلوات الله و سلامه علیه، ایشان تصمیم می گیرد که شیعه را از این حیرت در بیاورد. یک به اصطلاح امروز ما توضیح المسائل مشترکی بنویسد بین قم و بغداد. و واقعا هم تأثیرگذار است. مرد ملایی هم هست، در یک کتاب غیبت مرحوم شیخ طوسی دارد که گاهی که حسین بن روح نبود، این شلمغانی جای ایشان می نشست و فتوا می داد. مرد فوق العاده ای است انصافاً، مجموعه امورش نشان می دهد.

و یکی از فوق العادگی هایش این است. همان مطلبی را که ایشان در فقه الرضا آورده که ظاهراً الان دلیلی ما نداریم بعینه در کلام شیخ انصاری آمده. شیخ گفته النوح بالباطل، ایشان گفته لا بأس بکسب النائه اذا قالت صدقا؛ این اذا قالت صدقا در مقابل باطل است دیگر. معلوم است همان عبارت. این که ما بگوییم این را از کجا در آورديم، انصافاً این شخص با جمعی که بین روایات کرده، به این نتیجه رسیده است.

خب روایت داریم که تقبل و لا تشارط، این را نیاورده. روایت داریم که تستحله بضرب احدی یدیها؛ این را هم نیاورده. عرض کردم من این نکته را خوب دقت بکنید. امتیاز اساسی کتاب فقه الرضا در این نکته است، امتیاز اساسی اش کاملاً ناظر به میراث های اصحاب است. مثلاً می دانسته این در کتاب حسن بن محبوب است، این در کتاب حسین بن سعید است، این در کتاب محمد بن سنان است. و با دقت انتخاب می کند. این انتخابش خیلی دقیق است. انصافاً و الا نش هم آخر الامر اگر بخواهیم به نتیجه برسیم خود ما هم همین حرفی که در فقه الرضا آمده. انصافاً لا بأس. همین که مرحوم شیخ دارد النوح بالباطل. این را ... چون عرض کردیم روایات خیلی مشکل دارد. و این که عرض کردم فی نفسه مشکل دارد. چون یک مسئله اجتماعی بوده یک عرض عریضی داشته، که امروز هم یک مقدار از روایاتش را می خوانیم.

توش انواع بوده و ما عرض کردیم یک مقداری روایات را متعرض می شویم و توضیح دادم که این مسئله را عاداتا در دو جا آوردند. در مثل مثلاً جامع الاحادیث، یکی در ابواب تعزیه در باب میت، احکام میت، در آنجا عاداتا ناظر هستند به مسئله به اصطلاح خود فعل فی نفسه. یکی هم در مکاسب آوردند، ابواب ما یکتسب. در اینجا عاداتا ناظر هستند به اخذ اجرت. یعنی فقط از دو زاویه. در مسئله غنا توضیح دادم من. در مسئله غنا الان در کتب فقهی ما، حتی کتب فقهی اهل سنت، این هم جزو عجایب است. مثل مجموع نبوی یا بعدی اش، در کتب اهل سنت هم غنا را در سه باب آوردند. یکی بیع مغنیه، یکی اجرت مغنی و یکی خود غناء. ببخشید، اجرت مغنی و بیعش، یکی مسئله آلات غناء، خرید و فروش آلات غناء، و یکی هم خود غناء.

در مکاسب شیخ انصاری هم در سه جا ایشان آورده. خود شیخ انصاری هم، یکی در بیع مغنیه آورده، یکی بیع آلات غناء، یکی هم خود غناء. اما مرحوم شیخ انصاری در باب نوح و نیاحه و نوحه گری یک جا آورده. دیگر سه جا نیاورده. مثلاً آلات النیاحه نیاورده من باب مثال. یا خرید و فروش مرأه نائحه، کنیزی که کارش نوحه گری باشد. خیلی هم عجیب است. اینجا هم نیاورده، باب نیاورده. اما باب مغنیه را چرا آورده به خاطر وجود روایت.

علی ای حال در کتاب مثل جامع الاحادیث در دو باب آورده. یک مقدار معتنا بهش و زیاده ترش را در همین چاپی که الان دست من هست، جلد سوم، در ابواب الطهاره، بعد از دفن. قاعدتاً بحث تعزیه را بعد از دفن آوردند. و در باب پنجم ایشان آورده که الان من اینجا دارم می خوانم. و در باب به نظرم هفتم. یکی باب پنجم آورده. بله، باب ششم هم دارد. البته مجموعه امور. در باب هفتم، یک دوسه بایی اینها را آورده. و بعد هم چون خیلی هم زیاد است روایتش و نمی توانیم متعرض بشویم، فقط برای آشنایی کلی با کار، و یکی هم در باب هشتم، معذرت می خواهم. باب هشتم، ایشان آنجا آورده، من گفتم هفتم اشتباه کردم. باب هشتم، که نسبتاً مفصل آورده، خیلی زیاد آورده، اشاره ای به بعضی می کنیم.

این پس در باب پنجم و ششم و هشتم؛ در این سه باب اجمالاً ایشان آورده است. و در این سه باب به این مناسبت مجموعه اعمال را آورده است. ما در بحث مکاسب فقط نوح آمده. اینجا مجموعه اعمال است. بکاء آمده، یکی گریه کردن، یکی به صورت زدن، یکی فرض کنید به اینکه به سینه زدن، و انواع اعمال که اشاره می کنیم.

عرض کنم که در این باب پنجم که از صفحه ۶۲۱ شروع می شود، من یکی دو نکته ای را که مربوط به ما نحن فیه است می خوانم. بقیه اش انشاء الله باید جای دیگر باشد.

یکی روایت فقیه آورده. دیروز عرض کردم اوصی ابو جعفر علیه السلام ان یندب فی المواسم عشر سنین؛ من دیروز عرض کردم یک روایتی هست که در کتاب کافی هم بود. اوقف لی مالا کذا و کذا، آنجا این جور بود که حضرت باقر (ع) به امام صادق (ع) فرمودند اوقف لی مالا کذا و کذا. לנוادب تندبنی به منی عشر سنین. عرض کردیم خیلی بعید می دانیم آن مطلب را. آن متن خیلی بعید است. البته خوب بود ایشان یک اشاره ای می کردند. متأسفانه اشاره نکردند. اما بد نیست این قسمت جامع الاحادیث در زمان این قسمتش، یعنی طهارتش کلا با مقدمات، زمان خود آقای بروجردی تنظیم شده رضوان الله علیه تحت اشراف ایشان. صلات هم یک مقدار زیادی اش. بقیه اش نه بعدها شده است.

علی ای حال این نکته فنی اش لطیف است. آن متن را در مکاسب آورده، این متن را اینجا آورده است. آن متن که اوقف لی مالا کذا و کذا، לנוادب تندبنی، این چون مال دارد در مکاسب آورده. اینجا دارد اوصی ابو جعفر (ع) که این معلوم می شود مرحوم شیخ صدوق روی دقتی که داشته مطلب را قبول نکرده؛ چون روایت که مسند است، سند دارد. سندش هم معتبر بود خواندیم. سند را قبول نداشته و لذا عرض کردیم مرحوم شیخ صدوق قاعدتا در این جور جاها تعبیر به مضمون کلام می کند. نمی گوید مثلاً روی و قال ابو عبدالله ان ابی قال لی کذا، این طوری نمی گوید.

ببینید آورده و اوصی ابو جعفر علیه السلام ان یندب فی المواسم؛ نگفته پولی هم برایش باشد. توش پول ندارد. توش هم نوادب ندارد. نوادب زنهای نوحه گر.

غرض آن روایت سندش هم معتبر است خواندیم. خیلی همچین، حالا این معقول تر است، یک مقداری باز قابل تعقل است. اولاً نگفته زنها، و زنهایی که نوادب باشند کارشان نوحه گری باشد. فرمودند به اینکه اوصی، حضرت وصیت کردند تا ده سال در منی که می روید برای من نوحه خوانی نکنند. یندب فی المواسم عشر سنین.

علی ای حال من احتمال می دهم مرحوم صدوق این را معقول تر دیده و درست هم هست انصافاً. چون نوادبی که پول می گیرند، زنهای شناخته شده ای هستند دیگر، حالا یا رئیس عشیره پول می گیرند یا کسی از اشرار هم باشد پول می دهند نوحه گری می کنند دیگر آنها که کاری به این حرفها ندارند که این کیست. من فکر می کنم پول دادن به این زنها برای اینکه در موسم بیایند این کارها را نکنند شاید به عکس مطلوب باشد نه اینکه مطلوب باشد. می گویند پول دادند اینها آمدند گریه می کنند.

علی ای حال اما این تعبیر اوصی ابو جعفر علیه السلام ان یندب فی المواسم عشر سنین؛ این خیلی سنگین تر و مرتب تر است. و اصولاً شأن ائمه علیهم السلام اجل بوده که بیایند به این زن هایی برای هر کسی حاضر هستند یک پولی بگیرند، بلا نسبت برای شمر هم

س: ۲۱:۱۹

ج: چون منی جمع می شدند. این که اجمالاً در دنیای اسلام روی اعمال حج تأثیر بود چیز بود، چون تنها راهی که داشتند می خواستند یک مطلب به کل دنیای اسلام برسد حج بود دیگر، راه دیگر نبود، خیلی مشکل بود.

س: نه در حجش نه، اصل اینکه مثلاً یندب عشر سنین

ج: این یعنی اینکه مثلاً مردم بشناسند که مثلاً حق ایشان، مقام ایشان؛ چون در موسم جمع می شدند حالا در منی یا غیر منی. عرض کردم سابقاً تنها مراسمی که، حالا مثلاً تلوزیون هست همه چیز هست، اخبار پخش می شود، سفرها، آن وقت نبود دیگر. این مردک خبیث هم ابن ابی العوجاء در روایت دارد که می آمد با جماعتی، این جماعت معلوم می شود یک تشکیلات فرهنگی داشته ایشان برای نشر کفر و الحاد. این می آمده جلوی کعبه تشکیک در دین می کرده. خب نظرش به این بوده که راهی که اگر ما بخواهیم کلام را به دنیای اسلام برسانیم در ایام حج است. و الا اگر بخواهد سفر بکند، چون در کوفه ساکن بود، برود بصره، برود مثلاً اصفهان، برود خراسان، خیلی مشکل است برایش. می آمد آنجا در حج همه آنجا جمع می شدند. این به خاطر آن تأثیرگذاری که در آنجا داشته.

این روایت به نظر من بیشتر قابل قبول است. به هر حال شواهد قوی تری می خواهد. آن متن ولو صحیح است خیلی به ذهن ما مشکل در می آید.

علی ای حال در کتاب محاسن برقی یک حدیث دیگری هم هست. این هم بد نیست.

قال لما قتل، چون می خواهیم عناوین را پیدا بکنیم. پس یکی عنوان ندبه است، ندبه خواندن؛ یکی عناوینی که الان هست. یکی هم این حدیث شماره ۲ که یک مقدار از افراد بنی هاشم هستند که درست شناسایی نشدند. حسین بن زید. این حسین بن زید پسر به اصطلاح زید شهید است. توثیق واضحی نیست، بد نیست به هر حال، بزرگ شده و تربیت شده امام صادق (ع) است. عن عمر بن علی بن الحسین، از عمویش نقل کرده است. حضرت سجاد (ع) فرزندی به نام عمر داشتند که معروف است به عمر الاشراف در اصطلاح نسابه. چون یک عمر هم حضرت امیر المومنین (ع) داشتند. عمر بن علی دو تا بودند. آن عمر الاترف می گفتند این را عمر الاشراف.

عن عمر بن علی بن حسین قال لما قتل حسین بن علی علیهما السلام لبسن نساء بنی هاشم السواد و المسوح؛ یکی دیگر هم سیاه پوشیدن. ما می خواهیم هی مراسم را بگوییم. حالا کسی پول بگیرد برای اینکه لباس سیاه بپوشد. می گویم ما عناوین مختلف داریم، لکن فقط پول را در بحث نوح آوردند. آنها هم می شود پول تصرف کرد. اختصاص ندارد. فرض کنید افرادی کارشان این باشد که لباس سیاه بپوشند بیایند در مجلس عزاداری شرکت بکنند.

لبسن نساء بنی هاشم السواد و المسوح؛ پس اینهایی است که در عزاداری است یکی ندبه بود؛ یکی لبس سیاه بود، لبس سواد بود، سیاه پوشی، مسوح، مسوح جمع مسح به اصطلاح پارچه ای که خشن باشد، از پشم و اینها، پارچه های خشنی که به قول خودشان صوفیه و درویش و اینها می پوشیدند.

و کن لا یشتکین من حر و لا برد، این لباس های پشمی خب در تابستان خیلی سخت است. و کان علی بن الحسین علیهما السلام یعمل لهن الطعام للمأتم؛ این یکی دیگر از آنها که.

یکی از عناوینی که آمده که این سندش هم خوب است. حالا وارد بحث های سندی اش نمی شویم طول می کشد. قال مات ولید بن مغیره فقالت ام سلمة للنبی صلی الله علیه و آله، عرض کردم آن روز در بحث، عند آل المغیره قد اقاموا مناحة؛ مناحه همین نوحه گری است که الان. هی عناوین درست می شود. ندبه هست، لبس سواد هست، پوشیدن پارچه های خشن و پشمی هست. یکی نوحه گری هست.

فاذهب الیهم فاذن لها؛ هم در کافی آمده هم در تهذیب. خیلی بعید به ذهن می آید. حالا مگر اینکه مثلاً شعر متعارفی باشد. حالا یک چیزهای دیگر هم داریم که نمی خواهد بخوانم.

دارد که فندبت ابن عمها بین یدی رسول الله (ص) این خیلی عجیب است؛ چون می گوید آل مغیره اقاموا مناحة؛ یک نوحه گری در خانه شان گذاشتند آن وقت جلوی رسول الله (ص) شروع کرد نوحه گری. خیلی آدم تعجب می کند.

انعی الولید بن الولید، خواندم آن روز، ابا الولید فتی العشیره؛ این شعر از این جهت که آن نوحه نوحه جاهلیت را نشان بدهد خوب است. حامی الحقیقة ماجد یسمو الی طلب الوتیره الی آخره. یک شعر دیگر هم دارد.

.....  
علی ای حال در اینجا دارد فما عاب ذلک علیها النبی (ص)، حالا عبارتش هم مختلف است. و لا قال شیئا. این را داریم. علی ای حال سندش به حسب ظاهر معتبر است. حالا مثلا شاید چون می گویم اولش دارد که قال مغیره دارد برای آنها، خیلی بعید بود، اما حالا بعد دارد که جلوی رسول الله (ص) این مطلب را فرمود.

بعد در روایت و کان ابن عمته، عمه زاده ایشان بوده، پسر عمه ایشان بوده است.

علی ای حال این روایت را هم بله،

س: این ولید کیست؟ همان ولید

ج: نه او نیست ربطی به او ندارد.

این روایت دیگر هم باز در اینجا ایشان نقل می کند. روایت خیلی زیاد است. اگر بخواهیم یکی یکی حالا سندها را مخصوصا بخوانیم خیلی طول می کشد. این روایت یک نکته دیگری دارد. هر کدام یکی است.

عن عبدالله کاهلی؛ عبدالله بن یحیی است نمی دانم کیست، اگر آن باشد خوب است. اگر کس دیگری باشد نمی شناسیم. قال قلت لابی الحسن علیه السلام، موسی بن جعفر (ع)، ان امرأتی و امرأة ابن مارد تخرجان فی المأتم، اینها می روند برای جایی که اقامه عزاداری می کنند. فانهاهما، به آنها می گویم نروید، فتقول لی امرأتی ان کان حراما فانها عنه، اگر حرام است نمی رود اگر نه اشکال ندارد. بعد هم این می گوید این خانم به او می گوید که بله، و ان لم یکن حراما فلای شیء تمنعنا؛ چرا جلوی ما را می گیری؟ فاذا مات لنا میت لم یجئنا، اگر ما نرویم آنها هم نمی آیند. کسی از ما فوت بکند، متعارف بین خانم ها. قال فقال ابو الحسن علیه السلام عن الحقوق تسألنی کان ابی علیه السلام یبعث امی و ام فروة تقضیان حقوق اهل المدینه؛ یبعث امی، مراد از ام موسی بن جعفر (ع) همین حمیده مصفات است. ام فروه هم مادر خود امام صادق (ع) و زوجه حضرت باقر (ع). چون حضرت باقر (ع) ام فروه که نوه پسر ابوبکر. ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است. قاسم بن محمد از فقهای بزرگ معروف مدینه. فقهای سبعة مدینه یکی همین قاسم بن، پسر محمد معروف، محمد بن ابی بکر که آن حالات را داشت. ایشان پسرش قاسم است. البته قاسم در قضایای سیاسی و اجتماعی نبود. دنبال عالم فقاقت و فقیه بزرگی هم هست انصافا. مجموعه آراء او نقل شده در کتب سنی و زیدی ها و غیره و در کتب حدیثی شان. مرد چیزی است مرد انصافا

س: شیعه نبوده؟

ج: در روایات ما دارد که شیعه بوده اما اظهار نمی کرده است.

علی ای حال این روایت نشان می دهد که این اقامه ماتم و یا گریه یا نوحه اگر به عنوان یک حقوق اجتماعی جا بیفتد بد نیست. این دارد کان ابی علیه السلام یبعث امی و ام فروه، مادر حضرت موسی بن جعفر (ع) که به اصطلاح به حسب دارای کنیز بودند، حمیده مصفات و ام فروه هم که مادر خود امام صادق (ع) است. تقضیان حقوق اهل المدینه. این هم یک عنوان دیگری است. حالا غیر از عنوان قالت صدقا، یک عنوان هم این است.

س: یعنی این را حقوق حساب کردند؟

ج: بله حقوق اجتماعی. معلوم می شود این حقوق اجتماعی این طوری است.

آن وقت این را مرحوم صدوق هم دارد به عنوان روی عن الکاهلی. این هم مرحوم صدوق دارد. عرض کردیم احتمالا این که مرحوم صدوق روی گفته، حالا احتمالا شاید آن طریقی را که در مشیخه دارد با این فرق می کند. چون نمی خواهیم الان وارد بحث تاریخی و حدیثی بشویم، فقط اجمالا. یک عنوان هم همین که الان این داریم.

آن وقت در باب ۶، مفصل دارد، روایاتی که عده ای شان هم مشکل دارند. عده ای می شود به زور قبول کرد. در باب عنوان بکاء بر میت روایت مفصلی دارد.

من جمله این قصه مال حضرت ابراهیم پسر ایشان که لما مات ابراهیم بکی النبی علیه صلی الله علیه و آله و سلم. حتی جرت دموعه علی لحيته فقيل يا رسول الله (ص) تنهى عن البكاء و انت تبكى، که این را چند بار خواندیم. این را ما به متون مختلف داریم. حالا چون بررسی اجمالا می خواهیم عرض بکنیم. یکی از امام صادق (ع) مرحوم فقیه نقل کرده، قال الصادق علیه السلام لما مات ابراهیم ابن رسول الله (ص)؛ این را ایشان مرسل نقل کرده. عرض کردم یک مطلبی در بعضی از کتب معاصر آمده که اگر صدوق بگوید قال الصادق (ع) یعنی معتبر است. اگر گفت روی عن الصادق (ع) معتبر نیست.

عرض کردم در این کتاب های معاصر ما این را شاید در مثل کتاب های مرحوم آقای آشیخ عبد الکریم حائری هم دیدم. ایشان هم دارند تفکیک بین. عده ای از این علمای ما آوردند. من هم نمی دانم این از کجا به این کتاب ها راه پیدا کرده فرق بین قال الصادق (ع) و روی عن الصادق (ع). چون من این را مفصلا توضیح دادم امروز دیگر فقط اشاره می کنیم.

این بحث اساساً در کتاب بخاری هست و اهل سنت دارند. چطور شده به کتاب های آمده، نفهمیدیم. چون در کتاب بخاری دارد و یروی مثلاً گاهی اوقات بخاری غیر از اسناد به قول خودشان آنها را می گویند بلاغات بخاری. مثلاً و قال رسول الله (ص) و یروی عن رسول الله (ص) این طوری دارد. می گوید اگر گفت قال رسول الله (ص) یعنی معتبر است، یروی مثلاً معتبر نیست.

حالا این حرفی است در بخاری. آن هم یک حساب هایی دارد مقدمات و موخراتی دارد که ما نمی خواهیم وارد آن بحث بشویم. من نمی فهمیم این چطور به ما رسید، من نمی فهمم. هنوز هم سر در نیاوردم.

به هر حال مرحوم شیخ صدوق طبق شهادتی که در اول دیباجه داده جمیع ما فی الکتاب معتبر است پیشش. فرقی نمی کند روی باشد یا قال باشد. برای خودشان همه اش معتبر است. البته در طی کتاب دوسه مورد، حدیث آورده بعد گفته لا ۳۲:۵۷ خب آنجایی که آورده درست. و الا بقیه اش معتبر است.

پس این بحثی که این را قیاس بکنیم به کلام عرض کردم من در کلمات آشیخ عبد الکریم دیدم. در کلمات شاگردان ایشان هم بعضی دیدیم. اسم نمی برم حالا.

س: استاد این جور می گویند بعضی هایشان می گویند آنهایی که گفته قال الصادق (ع) اسناد جزمی داده، روی طریق حسی داشته و مثلاً حذف کرده

ج: معقول نیست طریق حسی

س: دو تایش حجت بوده..

ج: مثلاً ثابت بوده، صحیح بوده، حسی که نفرمایید. صحیح بوده است. خودش دلیلی باشد می گویند همه اش معتبر است دیگر. قال باشد یا روی باشد چه فرقی می کند. دیباجه که این طور گفته دیگر. چه فرقی می کند. شنیدم بعضی هم گفتند نه این علامت تضعیف است. اگر بگویند قال الصادق (ع) صحیح است روی یعنی، این هم درست نیست. نه این درست نیست.

خب حالا فرقی چیست؟ آن بحث دیگری است. آن جایش اینجا نیست خیلی طولانی است بحثش و من الان نمی خواهم وارد شوم.

علی ای حال کیف ما کان این مطالبی که این جا گفته شده، عرض کردم یک ریشه هایی در کلمات اهل سنت داشته. آنها هم خب یک مبنای خاصی دارند. بخاری خودش مبنا دارد، طریقه دارد. گفت علی شرط البخاری به قول آن آقا. خودش شرطی دارد، کیفیتی دارد،

حسابی دارد، حالا مبانی و حدیث است و ... اما اینکه صدوق، چون صدوق یک مبانی دیگری دارد کلا فرق می کند. آن راهها را نرفته، راههای دیگری رفته. ایشان تجميع شواهد با مراجعه به آراء فقهای شیعه و علمای قم مشایخ. پس به لحاظ او همه اش حجت است.

حالا من یکی یکی اسانید را بخوانم. شماره دو از باب ۶، قال الصادق علیه السلام، مرسل است. شماره ۳، این از امالی است، اینجا نوشته ابن الشیخ. عرض کردیم هم مرحوم شیخ هم پسرش این امالی. ایشان این روایتی را که آورده بر می گردد به سنی هایی که نمی شناسیم. شماره ۴، دیگر چون خیلی خرابی دارد، سند مشکل دارد. یک کتابی را مرحوم به قول چیز مرحوم صاحب مستدرک، پیدا کرده، کتاب التعازی مال به قول ایشان الشریف الزاهد، شریف یعنی سید. محمد بن علی حسینی فی کتاب التعازی که این خب مشکل زیاد دارد. در عوالی اللثالی هم نقل کرده که این از همه بیشتر مشکل دارد. و باز در کتاب تعازی باسناده عن جابر اخذ النبی (ص)، ببینید دقت بکنید یعنی آن که ما در امالی شیخ و تعازی داریم، همه اش بر می گردد به اهل سنت. ما تا اینجا فقط یکی داریم از طریق اهل بیت (ع) و آن مرسله صدوق است.

باز شهید ثانی فی مسکن الفواد عن جابر، این هم بر می گردد به اهل سنت. اخذ رسول الله (ص). و فی روایة اخرى باز در همان مسکن الفواد، یحزن القلب و تدمع العين. و باز در چیز در کتاب مسکن الفواد عن اسماء بن زید، باز بر می گردد به اهل سنت. باز در کتاب مسکن الفواد بر می گردد به ابی عمامه، باز بر می گردد به اهل سنت. باز در کتاب مسکن الفواد عن محمود بن لبی که از صحابه است، این هم باز بر می گردد به اهل سنت. باز در شماره یازده در همان کتاب مسکن الفواد، روی زبیر بن بکار که باز بر می گردد به این.

پس تا اینجا معلوم شد فقط مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه یک چیز مستقلی نقل کرده. بقیه همه بر می گردد به سنی ها. روشن شد از شماره دو که شروع کردیم تا شماره یازده. خود شماره دو از طریق اصحاب است که طریق ندارد فعلا مرسل است. بقیه اش کلا بر می گردد به اهل سنت. حالا آن بحث دیگری است. ما با روایات اهل سنت چه کار بکنیم؟ متونش را بیاوریم. چون من راجع به این مطالب صحبت هایی زیادی کردم دیگر تکرار نمی کنم. انشاء الله فرصت دیگری شد صحبت می کنم.

شماره ۱۲، عن علی علیه السلام انه قال لما مات ابراهیم ابن رسول الله (ص)، بله، این هم باز از طریق ماست. این علی علیه السلام امرنی رسول الله صلی الله علیه و آله، این الان از طریق ماست. اما متأسفانه عرض کردم این هم سند ندارد. اصولا کتاب دعائم سند ندارد. ما یک مقداری از اسانید ایشان را به خاطر رساله ایضاح که از ایشان اخیرا چاپ شده از اینجا پیدا کردیم و الا خود دعائم سند ندارد.

بله، دعائم یکی دو مورد من دیدم که از چون ایشان اسماعیلی است از امام زمان خودش، خلیفه چهارم به قول خودشان امام چهارم از ائمه اسماعیلی های مصر، فاطمی ها، به نام الامام المعز، دارد دیگر سأل الامام المعز. پس ایشان الان عن علی نقل می کند. این سند ندارد. یعنی و الا این هم دو تا. لکن عرض کردیم کتاب دعائم الاسلام اصولا در تقسیم بندی حدیث ما به لحاظ جغرافیایی به قول امروز ما، جغرافیای تاریخی حدیث مال میراث های مصر ماست که به لحاظ زمانی، جغرافیای تاریخی، بین کلینی و بین صدوق است. ایشان نسبتش بین کلینی و صدوق، طبقه. و کاملا واضح است که مصادر اصحاب در اختیار ایشان بوده. مرد دقیقی هم هست انصافا. قاضی القضاات بود دیگر رئیس دستگاه قضایی فاطمی ها بوده. مرد ملا و دقیقی است انصافا حقا یقال. و مرد ادیبی است، مرد فاضلی است. کتاب های دیگر ایشان هم تدریجا چاپ شده، تا حالا چاپ نشده بود. بعد تعبیر الدعائم چاپ شده. اخیرا چند کتاب دیگر هم از ایشان چاپ شده از قاضی نعمان. من جمله این ایضاح چاپ شده. ایضاح خیلی کتاب لطیفی است. خیلی خیلی. خیلی از لحاظ شناخت مصادر اصحاب و فهرستی و رجالی تأثیرگذار است آن کتاب.

علی ای حال ایشان عن علی نقل می کند و ما توضیحات را چند بار عرض کردیم دیگر تکرارش خیلی لطف ندارد. مصادری که ایشان عن علی نقل کرده، بعضی هایش را شناسایی کردیم. همه اش نه. یکی کتاب سنن و قضایا و احکام است. که عرض کردیم پیش ما الان موجود نیست. یکی کتاب سکونی یا کتاب جعفریات است. سکونی پیش ما پیش قدما موجود بوده. جعفریات بعدها آمده. عرض کردیم جعفریات دو سه بار در دنیای شیعه آمد. اینها مال مصر است. خود جعفریات مال مصر است. خود دعائم الاسلام مال مصر است.

انه لما مات ابراهیم ابن رسول الله (ص)، الان نمی دانیم این را از کدام مصدر نقل کرده. و من یک نکته ای را هم راجع به صاحب دعائم چون کسی نگفته. آن که من در این کتاب ایضاح حس کردم، ایشان مقید به قواعد حدیث هم نیست. این خیلی بد است. این را ما در این کتاب ایضاح فقط دیدیم. یعنی ایشان متأسفانه حتی از مشایخی که در مصر بودند و معاصرش بودند، باز هم حدثا نمی گوید. خیلی عجیب است این خیلی عجیب است. از عجایب کار این شخص این است. ظاهرا مثل ماها هستند به همین وجاده اکتفا می کردند. حتی می گویم از مشایخی که در معاصر ایشان بودند و در مصر هم بودند و همشهری ایشان بودند

س: قبول نداشته

ج: بله دیگر ظاهرا این طور است.

خب این استاندارد علم نیست. قبول نمی کردند.

س: الان هم همین طوری است.

ج: الان بله، آن زمان نه

س: می روند از هم عصرش یک چیزی نقل بکند که نمی رود

ج: نه خب الان که چون اصلا دنبال سند نیستند. الان هر چه ما داریم وجاده است. آن زمان،

س: فلانی این طور گفت

ج: چرا دیگر الان که، برای معاصر که می گویند، می گوید از کتابش، می گوید خب شاید این کتاب چاپ اول بوده، چاپهای بعد تصحیح کرده.

علی ای حال در دعائم، در دعائم، این را نقل کرده متأسفانه نه دیگر وقتی از احیاء اجازه نگفت، دیگر از اموات به طریق اولی. این در این داریم.

در کتاب دعائم باز عنه علیه السلام نوشته قال بکی رسول الله (ص) عند موت بعض ولده؛ اینجا اسم نبرده ابراهیم. این هم ما نداریم. این شماره ۱۳.

شماره ۱۴ در کتاب همین تعازی، از راه ایشان تعازی از راه ابن عقده رفته است. آن هم الان سند مشکل دارد، انقطاع هم توش دارد. وارد بحثش نمی شویم.

این راجع به مات قاسم ابن رسول الله (ص)؛ این در اینجا راجع به قاسم نسبت داده شده است. قاسم فرزند حضرت و ۴۲:۴۱ در مکه فوت کردند. بله و لذا هم دارد فمر بابی قبیس؛ شنیدم در آن کوه معروف نزدیک خانه کعبه.

باز در شهید ثانی در این پس ما الان از مصادر ما یکی شماره ۲ است که مرسل از امام صادق (ع) است. یکی شماره ۱۲ مرسل عن علی (ع). یکی شماره ۱۳ مرسل عن علی (ع)؛ یکی شماره ۱۴ که بر می گردد به ابی ۴۲:۱۰ عن ابی عبد الله که سند روشنی ندارد. شماره

۱۵ هم شهید ثانی در مسکن الفواد عن الصحاب بن زید، این باز برگشت به عامه. اما اینجا دارد لما مات ابنه الطاهر، این هم جزو مکه است. روشن شد؟ پس راجع به حدیث موت ابراهیم که اهل سنت احادیث صحیح دارند، ما متأسفانه حدیث صحیح نداریم.